

نقش قصه‌ها نسبت به باز شناسی حکمت بیابان در فرهنگ ایران

سید حسین میرکاظمی

روش‌های موجود در کشور چین استفاده شده است که برای کنترل بیابان‌ها از امکانات مکانیکی استفاده کرده‌اند. و از عیانی اصرار در ساختار اداری کشور، اداره‌ی بیابان‌زدایی صاحب‌کیاست و ریاست است و سرانجام در این زمینه می‌توان افزود که حکمت امروز جهانی مفتخر و مباهی به آن است که شاید در چهارده استان بیابانی ایران، بیابان تبدیل به پارک جنگلی شود.

بیابان این چنین در ذهن جهان شمول انسان تکنولوژیست این عصر، تلقی دارد و پسوند آن، مصدر زدودن است. و در همین فوریت می‌باید بیابان را که در حکمت قدیم مکان و مرتبه‌ای دارد و افسانه‌ها پُر نشان و معنادار از آن هستند، به ذهن آورد. و از این رهگذر می‌توان به تبیین بیابان در افسانه‌ها اشارت کرد. از حکمت قدیم مستفاد می‌شود که بیابان نماد به زانو درآمدن و کمک در راه است. این معنای نمادین، با حضور فیزیکی بیابان به محض خروج از دروازه‌ی شهر و حتی با آمدن از اتاق به حیاط خانه آغاز می‌شود و نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین داد و بیداد دهنده‌ی آدمیزاد افسانه‌ای است.

این ملاحظه هم فراموش نشود که جدا از ادبیات عوام، ادبیات رسمی هم با بیابان دمخور و راهی رؤیاهای جهان به نظم و نشر به نمونه‌های زیر بوده است:

حافظ

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌هاگر کند خار مغیلان غم مخور
مولوی:

واله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود
آوارگی و کوه و بیابانم آروزوست!

سخن از بیابان که پیش می‌آید، سوزانی، گداختگی و مرگ زدایی‌اش تداعی می‌شود. کسی که حضور فیزیکی بیابان را درک کرده باشد، خست، سختی و جان‌گذاری را مطرح می‌کند. و هُرم آتشبازی، نور داغ، هوای بریان و تاوَل تاوَل ... در رؤیایی جاری است که بیابان ندیده را در تصویر ذهنی خود دارد.

این هول و ولای بیابان، سویه‌ای به حکمت قدیم پهلومی‌زند که نمادین می‌نمایاند و سویه‌ای هم به حکمت نوین با عنوان "بیابان‌زدایی". پرمعناست و از مشیت تجدد حکمت دنیای امروز است که در روزشمار سال، بیست و هشتم خرداد ماه (17 June) روز جهانی بیابان‌زدایی برای این کانون بحران نامگذاری شده است؛ هر چند کامیون‌های بیابان‌نورد هم امروزه به تیرک افقی پشت اتاق به اشعار و گفته‌ها، ادبیات بیابانی را با ملال، دل‌تنگی و عبرت آموزی نوشته‌اند که حکایت از عریانی، خلوص، غربت‌زدگی یا نفی سفر بیابانی دارد.

سیر حکمت حضور بیابان، در دو دنیای قدیم و جدید با فرق فاحشی روبه‌روست. و نشانگر این است که انسان در جای‌جای این سیاره، چگونه به مقتضای بیرون از زمان بودن زمان یکی بود، یکی نبود و زمانمند شدن، در موقعیتی که می‌زیسته، با انتخاب نگرشی برای تداوم هستی و جهان پایدار خود، حکمت تغییر و تحول را پذیرا شده و همان‌طور که جامه به جامه تعویض کرده، حکمتی را هم به حکمت متحول پیراسته است.

اگر واژه‌ی حکمت درباره‌ی جهان معاصر به کار برده نشود و برای بُن‌مایه و زادن افسانه‌های جهان کهن سزاوار باشد، نمونه‌ی جهان بینی و فلسفه‌ی هستی‌امروزی را از قضا در مورد بیابان ایران با عنوان بیابان‌زدایی... این چنین می‌خوانیم: "... اما درباره‌ی اقدامات مکانیکی و بیولوژیکی برای کنترل بیان از

سعدی:

... بعد شبانروزی دگر برکنار افتاد. از حیاتش رمقی باقی مانده با برگ درختان خوردن گرفت و بیخ گیاهان برآوردن تا اندکی قوت یافت، سر در بیابان نهاد و همی رفت تا تشنه و بی طاقت به سرچاهی رسید.

شاملو:

چراغ قریه پنهان است

موجی گرم در خون بیابان است

بیابان، خسته لب بسته نفس بشکسته در هذیان گرم مه عرق

می ریزدش آهسته از هر بند

و حرف آخر شاملو:

با گیاه بیابانم

خویشی و پیوندی نیست

ادبیات عوام در افسانه‌ها، برای حکمت نمادین خود، از درندشتی، ندیدن رنگ آب و علف، سنگلاخ‌ها، خار مغیلان، بی طاقتی راهپیمایی بیابان و مجمع سرخ و آتشین فوق جهنمی خورشید الیم، حرف و عمل به میان می‌آورد و فرجام دهنده است. چگونه است مشیت این حکمت؟ لازم است کردار حکمت آدمیزاد و بیابان در بافت به ظاهر ساده، اما پیچیده‌ی این نمود کهن فرهنگی، مرور شود.

در حکمت افسانه، هراسناک‌ترین موجودی که همواره تهدیدت می‌کند، غول یا دیو بیابانی است. با احتیاط می‌توان ادعا داشت که غول یا دیو ترکیبی است از آدم به علاوه جانوری جامع. نه به مانند فرشته آسمانی و نه پری دریایی. مکان در آسمان و دریا ندارد. مأوا و زندگی غول در زمین، بیابان است و راه آدمیزاد هم در بیابان، ختم به اوست.

از منظر دیگر در مقابل بیابان، قصر جلوه‌نمای بی مثال ظاهری است. و هر کدام با مشخصه‌ای بیان نماد خود هستند. قصر با ظاهر زیبا و دلکش، داشتنی‌ها و هوش ربایی‌اش، نفس کامل

زندگی و امکان برآوردن هر ناممکنی است؛ اما مرکز توطئه و

چونان ماری خوش خد و خال، به بُن نیش، جراری دارد.

بیابان با بدنمای برهوتش، خار مغیلان، دلتنگی‌های تنهایی و مرگ‌زایی‌اش به باطن ملجا و پناه‌دهنده و گشاینده گره مشکل و ضد توطئه است. در لایه‌ی زیرین این کانون بحران، همراهی، خیرخواهی، برکت و دستگیری است.

اگر در قصر شکوهمند، سلطان نامدار و تاجدار، مطربان، ندیمان، وزرای اعظم و اصغر دادکش وجود دارند، در بیابان مردان غیبی دادگستر حضور می‌یابند. با این که بیابان، دیو و غول دارد، پیرزن دلاله‌ی حيله‌گر و حیل‌ساز دارد، جادو و جنبل دارد، افسون و سحر دارد، خزندگان، درندگان، وحشیان هولناک، گرگ بیابانی و اژدهای کینه‌جو دارد، در سایه‌ی سنگین خود و پشت این نقاب دلهره‌آور، پیروزی پس از رنج را پنهان کرده است.

و از یادآوری مکان، می‌باید به چاه بیابان هم اشارت رود تا کُنش حکمت آدمیزاد جهان قدیم پیگیر شود.

چاه در بیابان وجهی از معنای نماد بیابان است. چاه‌های مرادبخش، چاه‌های مرادکُنش. مرادبخش برای کسان خوش نیست و صادق هستند و ناکامی و نامرادی را برای کسان بد طینت فراهم می‌کنند. سکونت دیوان یا غولان اگر در قلعه‌ها و غارهای کوهی است، در چاه‌ها نیز هست که با توانایی طبیعی و ماورای طبیعی، مسلح به هرگونه برآورد امکان و عدم آن هستند. و با وصف قدرت و جبروت ترکیبی انسان و جانور جامع بودن، شکننده‌اند. به ظرافت و شکنندگی شیشه. عمر و هستی‌شان حبس در شیشه‌ای است. آدمیزاد خوش نیت با همراهی دیو، صاحب اقبال می‌شود و نیز در مصاف با او. که در این صورت به شیشه‌ی عمرش در پنهان جایی دست می‌یابد؛ اما آدمیزاد بدطینت در بیابان و چاه آن‌ه به همراهی و نه به مصاف با دیو به کام نمی‌رسد.

سواى دیوان چاه، دیوان در بیابان بارعد و برقی در آسمان، تنوره

کشان به زمین می نشینند و راه بر کاروانیان می بندند.

برای تبیین حکمت بیابان و کُنش شخصیت افسانه‌ای در بیابان، گفته شد در پس و پیش هر آبادی، خانه و در پس و پشت هر شهر، بیابانی است و طی طریق از بیابان اجتناب ناپذیر و ناگزیر است و سفر همواره پشت به شهر و رو به تاریکی بیابان در جریان است.

گفتنی است کُنش‌های واقع در بیابان گوناگون است. پیشاپیش گفته شود حیوانات افسانه‌ای هم از جمله اسب دریایی که از میان کولاک دریا سر در می آورد و چهار سُم به خشکی می گذارد، وقتی دچار مهارشدگی می شود، گردن می کشد که به جانب دریا رود. و وقتی نتواند، چهار نعل به بیابان می تازد.

موجه‌ترین کنشی که برای سر به بیان گذاشته ی افسانه‌ای، دلکشی دارد، این است که بیابان را جای مناسبی برای ناله و زاری و خالی کردن عقده و بازگو کردن آرزوهای خود می داند و با صدای ناله و بانگ عقده و آرزوها، غمخواران، سنگ صبوران و امدادیان از جای بیابان: طُرَقه‌ها، کلاغ‌ها، تُوَرَنگ‌ها دوان دوان برای همنوایی اش به سر و بال خود می زنند. جای زن قهر کرده از شوهر، یا شوهر قهر کرده از زن، بیابان است. و در این مکان نمادین واسطه‌هایی برای رفع کدورت و اختلاف و سبب‌سازی آشتی در جلد گنجشک، موش، کلاغ، گربه و شتر ظاهر می شوند. حتی شخصیت افسانه‌ای در خواب هم کوه را در جنگلی نمی بیند، بلکه کوه، در وسط بیابان است چنین کوه بیابانی حکمت آموز و رهنمود دهنده ی رقم تقدیر شخصیت است.

منشامعاش پیرمرد و پیرزن‌های خارکن، بیابان است. خارکنی که با فروش خار بیابان تامین معاش روز و روزگار خود را می کند، با مار گنج دهنده روبه‌رو می شود و نیز در بیابان با حضرت موسای پیامبر روبه‌رو می‌گردد. پیامبر می خواهد به خارکن کمک کند که ندایی می شنود: اگر ما بخواهیم بنده‌ای را بلند مرتبه و ثروتمند کنیم، نیازی به کمک موسی نیست، زین پس شاهد اراده ی ما خواهید بود."

وقتی نامادری عرصه را بر دختر و پسر شوهرش تنگ می کند، پس از این که دختر یا پسر کتک مفصلی از نامادر می خورند و از

خانه بیرون می شوند، به منزل عمه، خاله، عمو یا دایی نمی روند. ماوا و جان‌پناه بیابان است. در گذر از بیابان یا در برهوت بیابان است که فریادرسی می یابند. انسی، جنی، پری یا پریزادی پس از شنیدن حکایت زندگی و دلیل آوارگی، آواره شده را به سامان هدایت می کند و عاقبت به خیر می شوند. و وجه دیگر شخصیت بد افسانه‌ای را که نابکار است، وقتی به دُم اسب چموشی بسته می شود، راهی بیابان می کنند. بیابان تقاص گیر نیز هست و از این رهگذر دلالت نفرین کس به کسی، حواله‌اش به بیابان است.

بیابان است که با غبار تیره‌اش، در چشم به هم زدنی، زمین و آسمان را می پوشاند. شخصیت خوب یا بد افسانه‌ای در موقع شکار یا وقت و بی وقت با گرفتار شدن در این غشای کدر و در گردبادهای بیابانی گم می‌شد. کس، کس را نمی یابد. انگار بیابان کسان را می بلعد؛ اما مجال می دهد تا در فرصتی خیرخواهانه شخصیت افسانه که به غلط گناهکار شناخته شده، بی گناهی اش ثابت شود. آن گاه به گمشدگان راه برگشتن را می نمایاند.

زمانی که شخصیت افسانه‌ای برای این ترک شهر و دیار می کند تا خیال خود و زنش را از کسادی شغلش راحت کند و به تلاش برای ترقی و بالا بردن رتبه ی شغل برای دستیابی به زندگی بهتر وادار می شود، با کیسه ی ابزار کارش کجا برود؟ راه گشوده جلو روی اوست. گذر از رنج، زانو زدن و آبدیدگی در کار است و بیابان مکان این هنگامه‌هاست. در بیان با پیرمردی که او نیز دردمندی مال و منال دارد، روبه‌رو می شود. جالب این است کس اول که به دنبال ترقی است، با حرف مصلحت آمیزی به این یکی، گره از مشکل او و سرانجام از مشکل خود او می کند؛ چرا که هر دو خطر کردن در بیابان را پذیرا شده‌اند.

مقصد فرار عاشق و معشوق که با مخالفت اطرافیان روبه‌رویند، یا رقیب نیرومند سلطانی تهدیدشان می کند، در بیابان سوزان، تفتیده و کوره‌راه‌های آن است که مجاهدت می طلبد تا آبی و چشمه‌ساری پیدا کنند.. در شرایط مرگ و عاشقان فراری، مرد بلندبالایی ظاهر می شود با عصایش به زمین هُرم زده و گداخته‌ی بیابان می زند. چشمه‌ای از دل داغی می جوشد. مرد بلند بالا غییش می زند. عاشق آواره و از پای افتاده محبوبش را به کاسه ی

دست آب می‌نوشاند و سنگ‌های قیمتی چون یاقوت و دُر در چشمه می‌بیند و مشت‌های آن بر می‌دارد. یا شکل دیگری از همین روال شخصیت افسانه‌ای، خود در بیابان به چشمه‌ای می‌رسد. روی سر و شاخه‌ی تک درخت چشمه، کبوترانی به‌گفت‌و‌گو نشسته‌اند. از شنیدن آنچه کبوترها می‌گویند، راه و چاره و چگونگی تصمیمش را درمی‌یابد و گشایش حاصل می‌شود. و نیز از همین روی وزیر دربار هم که از گزند خشم و سنگدلی پادشاه پشت به دربار و رو به بیان راه می‌افتد. در بیابان با درویشی روبه‌رو می‌شود. درویش چاره‌ی درد پادشاه است. وزیر، درویش بیابانی را که یافته است، با خود به دربار می‌آورد و مشکل گشا می‌شود.

بیابان محل کار نیز هست (با این ملاحظه شاید قدیمی‌ها بیرون از پَرچین خانه را بیابان می‌گفتند). نامادری کیسه‌ای پراز پنبه به نادختری‌اش می‌دهد تا به بیابان بَرَد و پاک کند. دختر در گوشه‌ای از بیابان مشغول کار می‌شود که بادی از شرق به غرب می‌وزد و کلاف به کلاف پنبه را به چاهی می‌بَرَد. دختر دوان دوان سرچاه می‌رود. چاه بیابانی که پیش از این، به آن اشاره شده، خانه‌ی دیو است. چاه و دیو بیابانی سرنوشت دختر بینوارا به عاقبت به خیری رقم می‌زند و شخصیت بد افسانه، دختر تنی نامادری را ناکام و رسوا می‌کنند.

اینک به بخشی از افسانه‌ی "شانس" توجه کنیم: حسن می‌گفت: "شانس و اقبال خوابیده، بی نتیجه است." تا این که روزی مادر به او گفت: "پس پاشو برو ببین شانس و اقبال کجا خوابیده تا بیدارش کنی."

حسن حرف مادرش را گوش کرد. پشت به شهر و رو به بیابان نهاد. در بیابان است که کلید شانس و اقبالش به او روی می‌نماید. بیابان کلید دهنده است. معدن بیداری شانس و اقبال است که شخصیت افسانه‌ای با موقعیت شناسی می‌باید از این مجال استفاده کند؛ اما در همین بیابان، گرگ بیابانی متوجه عدم درک مجال موقعیت و حماقت شخصیت افسانه‌ای می‌شود. ناخن‌هایش را باز می‌کند و این آدمیزاد نادان را که از فرصتی که برای بهزیستی خود و دیگران فراهم آورده، استفاده نمی‌کند، در بیابان می‌دَرَد. در واقع ناخن‌های گرگ بیابانی به کار نیفتاده؛

بکله ناخن‌ها، همان تیغه‌های تاریک اندیشی آدمیزاد است که او را درنده خویانه و گرگانه هلاک می‌کند.

بیابان، مکان عهد و شرط بندی همراهی در نیل به خوبی و پیروزی زیبایی‌ها بر زشتی‌هاست. شخصیت‌های مختلف افسانه‌ای که هر کدام استاد به‌مهارتی هستند و از راهی به بیان رسیده‌اند، به شخصیت اصلی افسانه‌ای که در پی چاره‌جویی به بیابان افتاده، می‌پیوندند. روایت "احمد‌ها" برای این مضمون گویاست:

- من احمد نامه‌رسانم. با یک قدم می‌روم به شرق، با یک قدم به غرب.

- من احمد قلاب سنگ اندازم.

- من احمد قورت زن هستم. غذای من آب است. هر جا آب باشد، قورت می‌زنم.

- من احمد تبرزن هستم، با یک ضربه‌ی تبر کوه را خرد می‌کنم.

- من احمد آشپز هستم، غذایی می‌پزم که همان عطر و طعمش آدم را سیر می‌کند، دیگر به خوردن غذا نمی‌رسد.

- من احمد وردخوان هستم، کار من وردخوانی است.

- من احمد دوربین اندازم و هر دور و دورتر را و هر نزدیک و نزدیک‌تر را به این لوله می‌بینم.

مجموع می‌شوند. جمع این مهارت‌ها، کاربرد هر کدام به سهم و نوبه‌ی خود، به شخصیت اصلی افسانه‌ای مدد می‌رسانند و یاورش می‌شوند تا به جهان خوبی‌ها و مهربانی‌ها دست یابد و می‌یابد. و بیابان نماد پل و برآمدگی‌اش کمک در راه است.

با این ملاحظات در این مقال و پایان آن آیا بگوییم که "مولوی" هم با درک حکمت بیابان جهان قدیم در افسانه‌ها و ادبیات عوام بود که با درد و دریغ فغان برمی‌دارد:

"آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست."

بیابان این نماد حکمت دنیای قدیم در موقعیت کنونی تبدیل به جنگل می‌شود. با بیابان کهن آشیان درون هستی انسان چه باید کرد تا خرمی و صفای سبز بیابد؟! حکمت قدیم که با تکیه بر بیابان در درون مایه‌ی افسانه‌ها، کنایه به بیابان و رنج دنیای درونی انسان می‌زد و چراغ راه بود، اینک گم شده و گنج نهانی‌اش غبارآلود است.